شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

سال چهاردهم
۱۵ فروردین ۱۴۰۲
۱۳ رمضان ۱۴۴۴
شماره ۳۹۱۰

۳شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۴۸٪

صبح ۹	ظهر ۱۴	۹° ↓ ۱۸° ↑
عصر ۱۵	شب ۱۰	

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۴:۳۶
- نیمه شب شرعی ۲۲:۵۱:۱۸
- غروب آفتاب ۱۷:۵۵:۳۶
- اذان صبح فردا ۰۳:۴۵:۲۴
- اذان مغرب ۱۸:۱۴:۰۱
- طلوع آفتاب فردا ۰۵:۱۲:۱۲

مسافر نوشت

وقت سحر



حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

تلاشم برای نخوابیدن توی قطار راه به جایی نبرده است، این را از جایی می‌فهمم که متصدی واگن به در می‌زند و می‌گوید: «ایستگاه مشهد نزدیکه». چشمانم را باز می‌کنم و به نورهای مسکوت ورودی شهر مشهد که کنار ریل صف کشیده‌اند نگاه می‌کنم.

توی ایستگاه راه‌آهن آبی به صورتم می‌زنم تا از کسلی و منگی نیمه‌شب بکاهم. بیرون ایستگاه یک تاکسی می‌گیرم و آدرس خانه را می‌دهم. خودم می‌نشینم عقب و کوله را کنارم می‌گذارم. نمی‌دانم کی پلک‌هایم روی هم می‌رود، اما با صدای راننده از هم باز می‌شود «آقا رسیدیم» تشکر می‌کنم و پیاده می‌شوم. راننده هم پیاده می‌شود و کاپوت ماشینش را بالا می‌زند. توی کوله دنبال کلیدهایم می‌گردم. راننده می‌آید سمتم و یک بطری خالی توی دستش؛ می‌گوید: «آقا اینم بی‌زحمت از توحیاط برای من آب کنین. این رادیاتش مشکل داره آب کم می‌کنه» می‌گویم: «چشم حتما». تلاشم برای پیدا کردن کلید توی کوله نتیجه نمی‌دهد. زنگ خانه را فشار می‌دهم؛ مادر احتمالا برای آماده کردن سحری بیدار است. چند بار دیگر هم دکمه را فشار می‌دهم اما خبری نمی‌شود. گوشی‌ام را در می‌آورم تا با مادر تماس بگیرم.

یک پیامک ناخوانده از مادر: «مادر جان بابا خسته بود و گفت شب جاده شلوغه ما صبح راه می‌افتیم. توی فریزر غذا هست برای سحری‌ات»

بر می‌گردم سمت راننده تاکسی و بطری را سمتش می‌گیرم و می‌گویم: «آقا شرمنده من کلید همراهم نیست و اهالی خونه هم نیومدن. سحر نزدیکه من رو اگر برسونید به یک رستوران یا غذاخوری ممنون می‌شم.» راننده کاپوت را می‌بندد و می‌گوید: «چشم، ایشالا این رخش هم همراهی کنه» راه می‌افتیم، به خیابان اصلی که می‌رسیم از موتور ماشین صدای عجیبی بلند می‌شود. راننده می‌زند کنار و می‌گوید: «قرار نبود بدقلقی کنی رفیق»

از تاکسی پیاده می‌شود و دوباره کاپوت را می‌زند بالا. چند دقیقه بعد برمی‌گردد «آقا این رفیق ما، داغ کرده» از ماشین پیاده می‌شوم و می‌گویم: «کاش حداقل یک سوپری این دور و بر باز بود.»

راننده می‌گوید: «قسمت اینه که ثواب میزبانی برسه به ما» بعد می‌رود و از توی صندوق عقب یک سبد درمی‌آورد و می‌گوید: «یک لقمه نون و چایی هست باهم می‌خوریم» می‌گویم: «نه آقا اینجور که نمیشه...» در حالی که داشت می‌رود طرف فضای سبز وسط بولوار می‌گوید: «بیا با ما باش چیزی تا اذان نمونده» وسط چمن‌ها می‌نشیند و یک فلاسک از توی سبد درمی‌آورد و توی دوتا لیوان چای می‌ریزد. از جایی صدای خواندن دعای سحر توی سکوت خیابان به گوش می‌رسد.

شوخی بی‌شوخی

چند تا سؤال در مورد اشتغال



مهدی محمدی
طنزپرداز

وزیر کار گفت ادعای ایجاد یک میلیون شغل در سال گذشته درست است و این ادعا با سه شیوه پیامک، تماس تلفنی و نظارت میدانی راستی‌آزمایی می‌شود. همان‌طور که پارسال فرت و فرت روزی دو سه هزار تا شغل ایجاد می‌شد امروز هم برای ما، بیست سی تا سؤال ایجاد شد:

■ مگر خدای نکرده کسی این آمار را زیر سؤال برده است که اعلام شد راستی‌آزمایی می‌شود؟

■ الان دقیقا چه کسی باید شروع به راستی‌آزمایی کند؟ منظور از راستی‌آزمایی با پیامک چیست؟ آیا به این معنی است که به یک میلیون نفر پیامک بزنیم «سلام. خوبی؟ خواستم ببینم شما رو هم سر کار گذاشتند یا خیر؟»

■ آیا مخابرات این یک میلیون پیامک را ارزان‌تر حساب می‌کند، که مشتری شویم و از روش پیامکی اقدام کنیم؟

■ نمی‌شود همان طور که قبلا روزنامه‌ها اسامی پذیرفته‌شدگان کنکور را در صفحات زیاد منتشر می‌کردند، الان هم بیایند اسامی سرکار گذاشته‌شدگان را در روزنامه‌ها اعلام کنند؟ اگر این اسامی در مطبوعات اعلام شود، چند تا درخت باید قطع شود؟ آیا قطع کردن درختان کار درستی است؟

■ اگر برای راستی‌آزمایی به کسانی که تازه سر کار رفتند زنگ زدیم ولی چون سرکار بودند جواب ندادند باید چه کار کنیم؟

■ آیا این باعث نمی‌شود که مردم توقع داشته باشند هر آماری اعلام شد بلافاصله راستی‌آزمایی شود.

■ آیا احیانا شکست نفسی نکرده‌اند؟ مثلا دو میلیون شغل ایجاد شده باشد ولی آمار کمتر اعلام شده باشد.

■ الان که یک میلیون نفر بیشتر شاغل شده‌اند آیا هوا آلوده‌تر خواهد شد چون ترددهای درون‌شهری بیشتر خواهد شد؟

■ بهتر نبود آمار غیررند اعلام می‌شد تا باورش راحت‌تر باشد، مثلا گفته می‌شد یک میلیون و ۱۲۳ هزار نفر را سرکار گذاشته‌ایم؟

■ بعضی‌ها معتقدند مشت نمونه خروار است و از آنجا که مثلا سه نفر را در میان آشنایان می‌شناختند که بیکار بودند و الان چهار نفر شده‌اند می‌گویند پس شغلی ایجاد نشده است. جواب این‌ها که این شکلی راستی‌آزمایی می‌کنند را چگونه باید داد؟

■ آیا ممکن است مسئولان علاوه بر این روش‌های راستی‌آزمایی به کارهای دیگری هم دست بزنند و مثلا قبل از اعلام دستاوردهایشان بگویند به جان سه تا بچه‌ام ما فلان کار را انجام داده‌ایم؟

حکایت

جوانمردی را در جنگ تاتار جراحتی هول رسید. کسی گفت: فلان بازرگان نوشدارو دارد. اگر بخواهی باشد که دریغ ندارد. گویند آن بازرگان به بخل معروف بود.

گر به جای نانش اندر سفره بودی آفتاب
تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان

جوانمرد گفت: اگر خواهم دارو دهد یا ندهد و گر دهد منفعت کند یا نکند، باری خواستن از او زهر کشنده است.

هر چه از دونان به منّت خواستی
در تن افزودی و از جان کاستی

و حکیمان گفته‌اند: آب حیات اگر فروشند فی‌المثل به آب روی دانا نخرد که مردن به علت به از زندگانی به مذلت.

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی
به از شیرینی از دست ترش‌روی

گلستان سعدی

ادامه از صفحه یک

... شعر خلاصه همه جریان‌های معنویتی و فکری تمدن ماست؛ ولی ما شعر را هم با استوانه‌هایی مثل سعدی و حافظ و فردوسی و نظامی از نظام آموزشی‌مان حذف کرده‌ایم و به آن نقشی زینتی داده‌ایم. اگر هر کدام از بچه‌های ما سیصد شعر پنج‌شش‌بیتی از این بزرگان را بخوانند و بفهمند و یاد بگیرند و حفظ کنند، می‌توانیم درباره انتقال هویت تمدنی‌مان به نسل بعد اطمینان بیشتری داشته باشیم. فرهیختگی در تاریخ تمدن ما به شعرخوان‌بودن و شعرشناس‌بودن تعریف می‌شده است؛ ولی روزبه‌روز بیشتر از شعر دور شده‌ایم. ما به‌عنوان یک آدم عادی می‌توانیم در آغاز سال عهد کنیم با خودمان که با خانواده‌هایمان روزی پنج‌شش بیت شعر بزرگان بخوانیم که گفته‌اند آب دریا را اگر نتوان کشید/ هم بقدر تشنگی باید چشید.

اول شخص

رابعه دهر

یادی از پروین اعتصامی، ستاره درخشان ادبیات ایران، هم زمان با سالروز درگذشتش



سادن فرخی
نویسنده

در اواخر قرن دوازدهم، قرنی پر از آشوب، در آسمان این خاک پر از گوهر، طلیعه ای درخشنده به نام رخشنده که بعدها باباوری درست، نام اختری را برای خود برگزید. در بیست و پنجم اسفند ۱۲۸۵ رخشنده اعتصامی ملقب به پروین به دنیا آمد.

یوسف اعتصامی در سال ۱۲۹۲ که نماینده مردم تبریز در مجلس تهران شد، دخترک پر ذوق و مستعد و نازک بینش را که آن زمان شش سال داشت و سه زبان عربی انگلیسی و فارسی را از پدر آموخته بود به تهران آورد که در مدرسه آمریکایی ها تحصیلاتش را ادامه دهد. دخترک که از بدو تولد با شعرخوانی های پدر خوگرفته بود از هفت سالگی زبان به قافیه و ردیف گشود و قدم در راه زیبا و بی انتهای شاعری نهاد. پروین نوجوان که دیگر شاعری پخته بود در آغاز سرودن هر مصرعی قامت بلند پدر را در کنارش می دید و دریافت که چگونه نور مهر پدر بر قامت بلند شاعری اش می تابد. دخترک شیرین زبان در محافل مهم سیاسی و اجتماعی پدر، نظر استادانی چون ملک الشعرای بهار و عباس آشتیانی را به خود جلب کرد. آن استادان دُر شناس که تلألو ذوق و ادب را در دختر می دیدند او را با آغوش باز پذیرفتند و یارای شاعری اش بودند.

ملک الشعرا چنان علاقه‌ای به پروین داشت که نوشتن مقدمه دیوان اشعار او را پذیرفت و دیوانش را گلدسته ای از ازهار نو شکفته می خواند. پروین به قدری در بیان احوالات در شعر قدرتمندانه عمل کرد که علامه میرزا محمد قزوینی شعر او را هم ردیف ناصرخسرو می دانست و او را رابعه دهر صدا می زد. پروین در حیات کوتاه خود شاهد فراز و نشیب هایی در سیاست و اجتماع بود که نمی توانست از نشستن آن همه درد در استخوانش چشم بپوشد. صدور فرمان مشروطیتی که امیدی واهی برای پایان ظلم بود و جنگی که جهان را برای اولین بار بر خود لرزاند. کشتگان و قحطی زدگان و سیاست مداران و دیکتاتورهایی که هیچ کدام نتوانستند به داد بشر برسند، آن قدر درد در دل پروین بیچاره نشاند که ظلم ستیزی و فقر و عدالت در رونمایه تمام اشعارش بود و اگر لب از لب می گشود به داد خواهی سرود می راند. تا جایی که شفیعی کدکنی از او به عنوان مستقل ترین شاعر زن در دوره فارسی پس از مشروطیت یاد می کند.

ادب کهن پارسی نشسته بر جان پروین و آگاهی اش از آنچه ادبیات غرب می خوانند، شعر را در ذهن او متمایز می کرد. کلامی تکامل یافته و آراسته به چندین و چند ارزش ادبی و متمایز با سایر اشعار هم عصر خویش. روح لطیف پروین از ازدواج بی سرانجام خود با فضل ا... اعتصامی که افسر شهربانی بود و منضبط، ترک دیارش به کرمانشاه و عاشقانه شاعرانه ای که در قاب و چهارچوب های نظامی همسرش نمی نشست سخت او را آزرد. انزوای حاصل از جدایی، فورانی بود برای اینکه بتواند تنها دیوان شعرش را منتشر کند. خود را نباخته بود با اینکه غم موجب شده بود بخشی از شعرهایش را بسوزاند. همان موقع بود که توانست به عنوان کتابدار در دانشسرای عالی مشغول به کار شود. هنوز هم در آن کتابخانه کتاب هایی هست که پروین در ابتدا یا انتهای کتاب چیزی نوشته باشد. در ۱۳۱۶ بال پروین از غم مرگ پدر شکست. غم از دست دادن قامت استواری که هر لحظه و هر جا چون کوه دخترک لطیفش را در آغوش پر مهر و امنش جای می داد پروین را به انزوا و تنهایی عمیق کشاند. تاب این تنهایی را چهار سال بیشتر دوام نیاورد. ۳۴ سال بیشتر نداشت. تمام قوای باقی مانده خود را برای چاپ دوم دیوانش به کار بست اما بیماری حصبه تن نحیف و روح آزرده اش را بلعید. ۱۵ فروردین ۱۲۰۳ اختری در آسمان شعر ایران بعد از تحمل چهار سال دوری، حیات را به ممات خویش بخشید و بال گشود تا دوباره در بهشت برین پدرش را در آغوش بگیرد. او را در مقبره خانوادگی شان در حرم حضرت معصومه(س) در کنار والدینش به خاک سپردند. هرگاه نام پروین به گوش می خورد شاید ناخودآگاه با خویش بخوانیم:

در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست...



کارتون شهر



محمود آزاد نیا

بدون شرح...

روایت روز

فرصتی برای یافتن خویش



سیدمحسن موسوی‌زاده
روزنامه نگار

«سرم خیلی شلوغه» «وقت سر خاراندن هم ندارم» «نمی دانم کی هفته ها و ماه ها می گذرد» برای احساس این کلمات لازم نیست که حتما مسئولیتی داشته باشید، در هر شغل و جایگاه اجتماعی که هستید این کلمات برای شما آشنا بوده و به بخشی از محاورات روزمره همگی تبدیل شده است. وضعیت زندگی و رشد هزینه‌ها و در عین حال رسیدگی به امور فرزندان و نگرانی از آینده آن‌ها و صدها مورد دیگر در عمل موجب شده‌اند تا دیگر زندگی برایمان مانند قطار سریع‌السیری شود که هر آن در حال جا ماندن از آن هستیم. اما تنها چیزی را که در این هیاهوی روزمره زندگی فراموش می کنیم، خودمان هستیم. وجودی که گاه‌گداری آن را در آیینه می‌بینیم و گاهی آن‌قدر به ما احساس شرم دست می‌دهد که ترجیح می‌دهیم، بلافاصله همین چند لحظه دیدنش در آیینه را هم کوتاه کنیم. از همین روست که احساس می کنیم نیاز به زمان‌هایی داریم که ما را از این روزمرگی رها کرده و اجازه دهد که بیشتر در خودمان و در کیستی و چیستی‌مان درنگ کنیم.

اصلا در این زندگی وجودم اهمیتی دارد یا تبدیل به ماشینی شده‌ام که طبق برنامه‌ریزی در حال فعالیت است. مسئله اینجاست که این‌قدر دور زندگی تند است که به‌ندرت وقتی برای این تأملات داریم. در این میان برخی از موقعیت‌ها پیش می‌آید که این امکان را برایمان فراهم می کند تا درباره خودمان تأمل کنیم. یکی از این موقعیت‌ها ماه مبارک رمضان است. این ماه فرصتی است تا در زندگی خودمان، دنیایمان و درونمان کاوش کنیم، توقف کنیم، ببینیم و بشنویم. این ماه فرصتی طلایی است تا فکر کنیم، جدی باشیم، در نظراتمان درباره زندگی تعمق کنیم. ماه رمضان این امکان را به ما می‌دهد وجودمان را که در لابه‌لای هیاهوی زندگی گم کرده‌ایم دوباره پیدا و لمس کنیم. وجودی که بهای گم کردنش نگرانی‌ها و دردهای روحی است که حسش می کنیم اما نمی‌دانیم دلیل آن‌ها گم کردن همین وجودمان است. از این روی ماه مبارک رمضان برهه‌ای است که با اندیشیدن به خود و وجودمان امکان تحقق این جمله علامه مجلسی که فرمود: «هرکس خود را بشناسد، قطعا خدایش را خواهد شناخت.» را برای خودمان فراهم می کنیم.

گنج زندگی

حرمت ماه رمضان را نگه داریم

یکی از نیازهای ما این است که عزم و اراده‌مان قوی باشد. اغلب ما ضعف در عزم و اراده داریم. مثلا می‌گوییم: «می‌دانم وسواس بد است، اما نمی‌توانم کنار بگذارم» دو عبادت در اسلام به دلیل اینکه «نه» زیاد دارد عزم ما را زیاد می‌کند. (روزه و حج) مثلا در روزه «نخوردن»، «نیاشامیدن» و... همه‌اش پرهیز است. به همین دلیل ورع انسان را قوی می‌کند. کسی که در ماه رمضان خیلی از حلال‌ها را اجتناب می‌کند، پس می‌تواند از حرام هم اجتناب کند. حج هم مانند همین است. (نکته اول) عادت بدهیم خودمان را که ترک گناه کنیم و عزم و اراده‌مان را تقویت کنیم. (نکته دوم) زمان فرصت‌یابی است. در ماه رمضان اشاره‌ای کافی است که حسنات جای سیئات را بگیرد. می‌دانید که هر شب ماه رمضان خدا افراد زیادی را برائت از جهنم می‌دهد. پس فرصت یابی کنیم. (نکته سوم) ماه رمضان یکی از اسامی‌اش «شهر المواسات» است. مواسات یعنی بار از دوش هم برداشتن. به میزان وسع حتی یک خرما شما را بهشتی می‌کند. حتی با یک خرما افطاری بدهید. مثلا به بستگان که وضع مالی ضعیف‌تری دارند، کمک کنید. (نکته چهارم) ماه رمضان، ماه گذشت است. ان شاءا... در ماه رمضان از خطاهای هم بگذریم و (نکته پنجم) حرمت ماه رمضان را نگه داریم. کسی که مریض است، کسی که مقابل مشتری آب می‌نوشد و ... (به هر دلیلی) شما را به خدا حرمت ماه رمضان را نگه دارید. (بخشی از صحبت‌ها درباره فضیلت ماه رمضان در برنامه «به سمت خدا»)

حجت‌الاسلام والمسلمین ناصر رفیعی، کارشناس مذهبی

به قول خدا

چشم امید رو به آستان آسمان



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

گاهی آدم به هر سمتی که می‌رود به بن بست می‌رسد. گاهی به هر دری که می‌زند به رویش گشوده نمی‌شود. هر چه می‌گردد و به دور و برش نگاه می‌کند بلکه راهی، روزنه‌ای پیدا کند که از آن مخمصه خودش را نجات بدهد از چاله‌ای به چاه دیگری می‌افتد و راه نجاتی نمی‌یابد. به هر حال آدمیزاد است و هزار و یک گره کور در زندگی‌اش که اگر گاهی بی‌هوا سروکله یکی از آن‌ها هم پیدا شود کافی است تا زندگی‌اش مختل شود اما هر چه بیشتر به کمک و همراهی دیگری دل می‌بندد ناامیدتر و بی‌پناهی‌اش دوچندان می‌شود. آن‌قدر که در تجربه این لحظه‌ها دیگر احساس عجز می‌کند و از ناتوانی خودش کلافه می‌شود. و پذیرش این کلافگی و عجز و بی‌پناهی نقطه‌ای است که دیگر آدمیزاد یاد می‌گیرد در این دنیا پیش از اینکه نگاهش به این و آن باشد در جست‌وجوی کسی باشد که ناامیدش نکند. بهانه همه این گره‌ها و فلسفه همه این ناتوانی‌ها و عجزها شاید همین باشد که به پیشگاه کسی برود که نه تنها عزت و کرامتش را زیر سؤال نمی‌برد که گویی هزار گره دیگر از زندگی‌اش را هم می‌گشاید. اگر درسِ مولانا را بشنود که: «در این بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران/ به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد» که این دکان شکرین، دری رو به آسمان دارد و طالب نگاهی است که تنها از او بخواهد. «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ، ما نگاه‌های تو را به سمت آسمان می‌بینیم...» (فرازی از آیه ۱۴۴ روزه بقره)

عکس روز



ضیافت شیرین

ماه رمضان که می‌شود، کمتر سفره افطاری است که رنگ طلایی زولبیا و بامیه را به خود نبیند.

عکس: محسن بخشنده | شهرآرا